

تخصص در فقه بایسته عصر حاضر

چکیده

یکی از بایسته های عصر حاضر " تخصص در فقه بایسته عصر حاضر " می باشد، فقه و فقاہت باید قادر بر رفع نیازهای انسان، در هر زمینه ای باشد، با توجه به سیر تحول و تطور اجتناب ناپذیر، نمی توان به شیوه های قدیمی در استنباط احکام ادامه داد، دگرگونیهای اجتماعی، سیر شتابناکی دارند و شکل و شیوه زندگی، آن به آن، در سیلان است. در این شرایط، از دستگاه اندیشه فقهی ما انتظار تحرک و چالاکی می رود. تا بتواند همراه با زمان و گستردگی و پیچیدگی مسائل آن، با ایجاد رشته های تخصصی غنا و تکامل، و پاسخ گویی به نیازهای جدید جامعه را تضمین نماید، بحث تجزی از آن جهت که می تواند مبنای تخصصی شدن فقه قرار گیرد، مورد اهمیت ویژه است، بیشتر علمای شیعه و سنی با توجه به ادله جواز اجتهاد متجزی، قول به تجزی را پذیرفته اند، نظر به اینکه حصول درجه اجتهاد، امری تدریجی است، و اجتهاد مطلق قبل از درجه تجزی، محال است، عقل حکم میکند به اینکه مجتهد متجزی اگر به دلائل و مستندات احکام آگاهی پیدا کند، در پرتو آن دلائل، می تواند به استنباط احکام، بپردازد و همان گونه که رای او، برای خودش حجت استمی تواند، برای دیگران نیز حجت باشد، زیرا ادله جواز تقلید، عمومیت دارد، و از طرفی با توجه به اطلاعات وسیع و تلاشهای وافر و دقیق و موشکافانه شاید از مجتهد مطلق، قولش در آن زمینه معتبرتر باشد.

کلید واژه، فقه، تخصص، ادله تجزی، مجتهد متجزی،

در عصر حاضر فقه شیعی با انبوهی از مشکلات، سؤال‌های جدید و نوظهور و بی‌سابقه روبرو است، اکثر وظایف و شئون زندگی مردمان در حیطه فقه جای می‌گیرد و کثرت مسائل مستحدثه پاسخ مناسب می‌خواهند. بنابراین که دائره اجتهاد به وسعت همه زمینه‌های زندگی بشری است. با نگاه به شرایط عصر حاضر که مسائل متنوع و به لحاظ مصادیق بسیار گسترده و پیچیده شده‌اند و برای اظهارنظر در هر باب به اطلاعات گسترده و انجام تحقیقات اساسی نیاز است چنان‌که در اموری مانند مسائل پزشکی، سیاسی، بانکداری و تجارت الکترونیک و بازارهای مجازی و صدها عنوان دیگر که تخصص در همه آنها برای یک فرد تقریباً امری غیرممکن است و با رویه اجتهاد اصطلاحی متعارف، توان پاسخگویی به این همه مسائل میسر و مقدور نیست، واز آنجا که اختلاف فتاوا علاوه بر سردرگمی مردم، موجب سوء استفاده دشمن می‌شود، ضرورت دارد برای برطرف کردن آسیبهای موجود در عصر حاضر، راهکارهای مناسب در این زمینه ارائه گردد. تا اجتهاد به عنوان ضرورتی در مسلک شیعه پایدار بماند و شکوفاتر گردد و روش‌های جدید استنباطی برای بقای پویایی فقه ارائه گردد. از این رو تخصصی شدن ابواب فقه ضروری، و در این راستا لازمه این امر توجه به بحث تجزی و حجیت قول متجزی برای دیگران می‌باشد در این نوشتار سعی شده به این مقوله پرداخته شود

تلازم تجزی و تخصص

گسترده‌گی مسائل فقهی، پیدایش مسائل جدید و بایستگی شناخت دقیق موضوع‌ها و مسائل پیچیده در زمینه‌های گوناگون پرداختن به بحث تخصص در فقه را ضروری می‌نماید. گرچه می‌توان زمان‌گزینش رشته‌های تخصصی فقه را پس از رسیدن به ملکه مطلق اجتهاد تعیین کرد، اما در عمل، آنچه مهم و سرنوشت‌ساز می‌نماید، اجتهاد عملی است که بر اجتهاد فعلی مجتهد مطلق، یا متجزی استوار است. داشتن ملکه اجتهاد، بدون استنباط، برای دیدگاه‌های نانوشته فقیه صاحب ملکه، حجیتی ایجاد نمی‌کند و با وجود مجتهدان دیگر الزامی برای اجتهاد وی نیست. بنابر این به ناچار اول باید بحث تجزی و حجیت قول مجتهد متجزی را مورد بررسی قرار داد. در زمینه تجزی، آقا ضیاء عراقی می‌نویسد: «هو ما یقدر به علی استنباط الاحکام الشرعیة و الوظائف الفعلیة من امارة معتبرة او اصل معتبر عقلی او نقلی فی المورد التی

لم یظفر بدلیل معتبر. «عراقی، نه‌ایة الافکار، ج ۲ ص ۴۲۳»

تجزی آن چیزی است که شخص را قادر به استنباط احکام شرعی و وظایف عملی از طریق اماره معتبر، یا اصل معتبر عقلی یا نقلی در موردی که، دلیل معتبر بدست نیامده باشد، می کند. همو، در تعریف تجزی می نویسد:

« هو ما یقتدر به علی استنباط بعض الاحکام الشرعیة و الوظائف الفعلیة العملیة لاکلها او جملها » (همان مدرک)

تجزی در اجتهاد آن است که شخص توان استنباط برخی از احکام شرعی و وظیفه های کنونی عملی را داشته باشد، نه تمام یا بیشتر مسائل را.

کسانی که در اجتهاد، ملکه را دخیل می دانند، مجتهد مطلق، نزد آنان کسی است که دارای ملکه مطلق و قدرت استنباط تمام احکام را داشته باشد، و متجزی شخصی است که ملکه استنباط پاره ای از احکام را دارد. (حائری، درر الفوائد، ص ۶۶۱)

محقق اردبیلی، جزو کسانی است که علم و یا گمان برخاسته از ملکه استنباط را حجت می داند (اردبیلی، مجمع الفوائد و البرهان، ج ۱۲ ص ۶) و رسیدن به اجتهاد را پس از پنجاه الی شصت سال تحصیلی، میسر می شمارد. (همان مدرک، ج ۳ ص ۳۸۰) با این حال، اجتهاد متجزی را که پیش از رسیدن به درجه کامل اجتهاد است، حجت و روا می شمارد.

اگر ملاک تقسیم اجتهاد، اجتهاد فعلی باشد، اجتهاد، دو قسم بیشتر نیست: مطلق و متجزی و اگر ملاک، ملکه اجتهاد باشد، اجتهاد، بر سه قسم می شود:

1- اجتهاد بالقوه ۲- اجتهاد در پاره ای از بابهای فقه ۳- اجتهاد در همه باب های فقه

۱- **اجتهاد بالقوه:** مجتهد، ملکه اجتهاد، یا توان استنباط همه احکام اسلامی را از منابع معتبر آن دارد، بدون این که حکمی را استخراج کرده باشد، یا اجتهاد او به اندازه ای است که توان استنباط یک یا دو مساله دارد.

آیت الله خویی در این زمینه می فرماید: و برای عمل خویش، نیاز به استخراج احکام دارد، زیرا تقلید برای وی روا نیست، اما دیگران نمی توانند به او مراجعه کنند و نسبت به احکام دیگر اجتهاد، تفاوتی با غیر مجتهد ندارد. (خویی، التفتیح، ص ۲۸)

برای روشن شدن دیدگاه، لازم است ملکه اجتهاد اندکی شرح داده شود :

ملکه، به آن حالت و صفت راسخ در نفس گفته می شود که با وجود آن، کار به آسانی و راحتی انجام می پذیرد

ملکه اجتهاد، امکان دارد برای شخص به دست آید، بدون این که حکمی از احکام شرعی را به گونه مستقل استنباط کرده باشد، زیرا بر اثر فراگیری علوم مقدماتی فقه، از جمله علم اصول، ملکه اجتهاد حاصل می شود و پس از آن به استخراج احکام می پردازد. (اصفهانی، نهاییه ج ۶ ص ۳۶۳) این حالت آن گاه تبدیل به ملکه می شود که کاری، پی در پی انجام گیرد. و بدون تکرار و دقت های پی در پی و تلاش ژرف به دست آوردن ملکه، امکان ندارد.

شخص صاحب ملکه، دانش های مقدماتی مورد نیاز اجتهاد را مانند: صرف، نحو، لغت، تفسیر، منطق و ... فرا گرفته و در تمام باب های علم اصول، که مقدمه فقه و منطق و استنباط احکام است، مجتهد و صاحب نظر و از مبانی آن اطلاع کافی داشته باشد و با اجتهاد در دانش و اصول و کندوکاو همیشگی در مسائل فقهی این ملکه برای وی حاصل شده است، بدون اینکه به گونه مستقل، حکمی از احکام و مساله ای از مسائل را برابر اجتهاد خویش استنباط کرده باشد و اکنون با توانی که به دست آورده، به اجتهاد می پردازد

۲- اجتهاد در پاره ای از باب های فقه

کسی که ملکه مطلقه اجتهاد دارد و از قدرت و توان استنباط خود در پاره ای از باب های فقه سود جسته، نه در تمام آن، مجتهد مطلق است. صاحب مفتاح الکرامه در این باره می نویسد: من احاط باصول الفقه اتقن مسائله مجتهدا فیها و اجتهد فی جملة من مسائل الفقه و له قوة علی غیرها فهو مجتهد مطلق (حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۱۰ ص ۱۶) کسی که به مسائل اصول فقه، با اتقان و اجتهاد آگاهی دارد و در قسمتی از مسائل فقه، اجتهاد کرده و توان اجتهاد در دیگر مسائل فقهی را نیز دارد، مجتهد مطلق نامیده می شود. مجتهد مطلق در این قسم، تنها در بکار بردن قوه اجتهاد، در بخشی از مسائل، با قسم نخست تفاوت می یابد. و اگر ملاک تقسیم را اجتهاد کنونی بدانیم، وی مجتهد متجزی خواهد بود.

۳- اجتهاد در همه باب های فقه

مجتهدی که ویژگی های قسم نخست و دوم را داراست، با این تفاوت که در همه باب های فقه، یا بیشتر آن، اجتهاد کرده، به گونه ای که بحث و تحقیق در باب های گوناگون فقه به عنوان شغل و عادت وی در آمده و روزگار را بدین روش به سر برده و گذرانده است. (همان مدرک) این قسم، مصداق کامل اجتهاد مطلق است، مقسم ملکه، یا کنونی بودن اجتهاد باشد، تفاوت ندارد. پاسخ گوئی به مسائلی که پس از آن مطرح و یا پرسیده می شود، ناسازگاری با اطلاق این اجتهاد ندارد، زیرا توان استنباط تمام احکام را دارد.

تجزی در اجتهاد

تجزی در اجتهاد، برابر تعریفی که ارائه شد، به معنای توان استنباط احکام شرع در برخی مسائل یا باب هایی از فقه است. آغاز آن، با اجتهاد در یک یا چند مساله است و مرز پایانی آن، توان اجتهاد در بخشی از احکام، نه تمام یا بیشتر آنهاست. از بررسی کتاب های فقهی و اصولی، سه نظر درباره تجزی به دست می آید:

۱. بیشتر علمای شیعه و سنی، قول به تجزی را پذیرفته اند و در کتاب های خویش آن را قول مشهور دانسته و مخالف آن را به «شذوذ» نسبت داده اند. (نجفی، جواهر الکلام، ج ۸، ص ۳۰۰)

۲. گروهی که تجزی در اجتهاد را جایز نمی دانند، بازگشت نظر آنان به جایز نبودن تجزی در ملکه اجتهاد است، زیرا تجزی در اجتهاد فعلی، به قول وحید بهبهانی امری روشن است و در آن اختلافی نیست. (حکیم، اصول العامه ص ۵۸۸). محمد جواد مغنیه می نویسد: «قد اختلف الفقهاء فی امکانه فذهب الیه قوم و احاله آخرون و قد درست هذه المسألة و درستها و راجعتها مرات و کتبتها اکثر من مرة و فی کل مرة ادق مليا فاصل الی هذا النتيجة و هی ان ملکه الاجتهاد لا تتجز و ان من کانت له القدرة علی استنباط البعض کانت له علی الكل و من فقدها فی الكل فقدها فی البعض». (مغنیه، فقه الامام الصادق، ج ۶ ص ۶۶) اگر مقصود ایشان این است کسی که ملکه مطلق اجتهاد دارد، می تواند تمام احکام را استنباط کند، درست است، اما اگر منظور ایشان این باشد که نمی توان ملکه اجتهاد را در پاره ای باب های فقه به دست آورد، پذیرش آن مشکل است.

۳. گروهی از علماء، که درباره تجزی سخن گفته اند، به نقل گفته ها و دیدگاه های موافق و مخالف بسنده کرده اند و از اظهار نظر، خودداری ورزیده اند و این را نیز، قولی در مساله گرفته اند و از عالمان

شیعه، به سید عمید الدین و فخر المحققین، فرزند علامه نسبت داده شده است. (اصفهانى، هداية المسترشدين، ص ۴۵۶) و از عامه، این دیدگاه، به حاجبی و عضدی نسبت داده شده است. (انصاری، فوات الرحموت ج ۲ ص ۳۴۶)

با توجه به اهمیتی که قول به تجزی دارد، سخن گروهی از عالمان را در این باب می آوریم: گویا در شیعه، برای نخستین بار، این مساله توسط علامه حلی، مطرح شده است. در بین علماء اهل سنت، غزالی و عضدی آن را مطرح ساخته اند. علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب های گوناگون اصولی و فقهی خویش، از تجزی سخن گفته، از جمله: «در تهذیب الوصول الی علم الاصول می نویسد: «الاجتهاد اصطلاحاً: استفراغ الوسع من الفقیه لتحصیل ظن بحکم شرعی و الاقرب قبول التجزیة. لان المقتضی لوجوب العمل مع الاجتهاد فی الاحکام موجود مع الاجتهاد فی بعضها.» (علامه حلی، تهذیب الاصول ص ۱۰۲)

علامه حلی در شرایط قاضی می نویسد: «و شرط است که قاضی دارای توانی باشد که بتواند فروع را از اصول در آورد و داشتن تمام شرایط قضاوت، بدون توان در آوردن احکام بسنده نیست و آگاهی از مسائل جزئی و فرع هایی که فقها یاد کرده اند شرط نیست. در تجزی اجتهاد، اشکال است، درست تر جایز بودن آن است.» (علامه حلی، قواعد الاحکام ص ۲۰۲)

در تحریر الاحکام، افزون بر پذیرش تجزی، روایت ابی خدیجه را دلیل آن می شمارد. «و آیا اجتهاد تجزی پذیر است. یا خیر؟ نزدیک تر به واقع این است که اجتهاد تجزی می پذیرد، زیرا از امام صادق 7 روایت شده.» شرط است که آگاه باشد به آنچه که بر آن ولایت دارد و فتوای علما برای او کافی نیست. (همان، ص ۱۸۰)

در نهایت الوصول الی علم الاصول، تجزی را مطرح می سازد و دلیل های موافقان را می آورد و از استدلال مخالفان پاسخ می گوید. علامه در این جا طرح مساله و اختلاف در آن را، به اهل سنت نسبت می دهد. آن گاه عبارتی همانند آنچه در مستصفی غزالی آمده است، در طرح تجزی و تایید آن می آورد. بحث نهایتاً الاصول علامه را، فرزندش فخر المحققین، در ایضاح آورده (فخر المحققین، ایضاح القواعد، ج ۴ ص ۳۰۲) با این تفاوت که خود، نظری نمی دهد. علامه در این اثر، پاسخ مخالفان تجزی را یاد می کند که با توجه به دیدگاه وی، در دیگر کتاب هایش، می توان وی را پشتیبان دیدگاه تجزی دانست. عبارت وی چنین است

« فی تجزیه الاجتهاد . اختلف الناس فی انه هل يتجزء الاجتهاد ام لا فذهب جماعة الى الجواز ... » (علامه، نهاییه الوصول الى علم الاصول، ص ۶۱۶) شهید اول، در دروس تجزی را می پذیرد ، و می نویسد: « و يتجزى الاجتهاد على الاصح » (شهید اول دروس ، ج ۲ ص ۶۶) بنا بر قول صحیح تر، اجتهاد تجزی پذیر است . محمد تقی اصفهانی در هدایه المسترشدين می نویسد : علامه ، شهید اول، شهید ثانی، شیخ بهائی و پدرش، تجزی را پذیرفته اند. محقق اردبیلی، قول به تجزی را پذیرفته و آن را، به محققان نسبت می دهد :

« ثم ان الظاهر جواز ما يجوز للمجتهد الكل للجزء اذا الظاهر جواز التجزی كما هو مذهب المصنف و بعض المحققين و دليله مذکور فی محله (اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان ، ج ۷ ص ۵۴۷).

شاگرد اردبیلی، صاحب معالم، تجزی را ممکن می داند، و می نویسد: « علامه در تهذیب و شهید و دروس و پدرم (شهید ثانی) دربر خیکتاب های خود ، قول به تجزی را پذیرفته اند.» (زین الدین، معالم الاصول، ص ۲۳۳) صاحب قوانین محقق قمی، قول به تجزی را مشهور دانسته و پذیرفته است و درباره عمل به نظر مجتهد متجزی، می نویسد: « قول قوی تر جایز بودن عمل است » (قمی، قوانین المحکمه، ج ۲ ص ۱۴۴) سید محمد جواد حسینی عاملی، در مفتاح الکرامه، قول به تجزی را قول مشهور معرفی کرده است. (علامه حلی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰ ص ۱۸)

افزون بر علمایی که عبارت های آنان یاد شده و نام آنان آمد، صاحب فصول، تجزی را به همه محققان نسبت می دهد. (اصفهانی، الفصول ، ص ۳۶۴) محقق خراسانی در کفایة الاصول (آخوند، کفایة الاصول، ج ۲ ص ۴۲۷) شرح کننده آن، علامه اصفهانی، شیخ محمد حسین (اصفهانی، نهاییه الدراية ، ج ۶ ص ۳۷۴) رساله اجتهاد و تقلید، آقا ضیاء عراقی در نهاییه الافکار (جزء دوم قسم چهارم ص ۲۲۴) شیخ عبد الکریم حائری، در درر الفوائد و مقرر آن، آقای اراکی (درر الفوائد ص ۶۶۶) سید ابوالحسن اصفهانی، و مقرر آن محمد تقی آملی (سید ابوالحسن، منتهی الوصول تقریر از محمد تقی آملی ص ۳۵۶) امام خمینی، الرسائل، ج ۲ ص ۱۰۸) و تهذیب الاصول (تقریر از جعفر سبحانی ج ۲ ص ۵۳۴) آقای خوبی در تنقیح (خوبی، ابوالقاسم، التنقیح ص ۳۳) جزو کسانی هستند که تجزی در اجتهاد را پذیرفته اند. شبر، در الاصول الاصلیه، تجزی را پذیرفته و به روایت ابی خدیجه بر آن استدلال جسته هفت مؤید بر ممکن بودن و جایز بودن تجزی اقامه کرده است.

(شبر، سید عبد الله، الاصول الاصلیه ، ج ۲۴۱)

با توجه به آنچه یاد شد می توان ادعا کرد : در بین علمای شیعه ، کسی مخالف تجزی نبوده است . بنابراین، قول مشهور که در مفتاح الکرامه و قوانین آمده، یا در برابر قول به توقف علمای شیعه است و یا در برابر قول به روا نبودن تجزی است، از علما عامه، غزالی، فخر رازی، تفتازانی صاحب البدیع، ابن همام صاحب فواتح الرحموت، فتوحی، ابن حزم اندلسی، و ظاهر سخن آمدی قول به تجزی است. حاجبی و عضدی از عامه توقف کرده اند و این نظر از سخنان فخر المحققین و سید عمید الدین نیز استفاده می شود، زیرا دلیل های هر دو گروه را نقل کرده و هیچ قولی را برتری نداده اند. (اصفهانی، هدایة المسترشدين، ص ۴۵۶) پس، بیشتر علمای اهل سنت، تجزی را پذیرفته اند

بحث درباره دلیل های تجزی، با بررسی امکان آغاز می شود ، اما تمام کسانی که امکان آن را پذیرفته اند ، در حجت بودن دیدگاه متجزی، به طور معمول، و برای اثر گذاری فتوا و اختیار های وی ،متفق نیستند. گروهی از اینان، تقلید از متجزی را از موارد تقلید مجاز نمی دانند . با اینکه رجوع به اهل خبره را امری عقلی و پذیرفته شده می دانند ، بر این باورند که در شرع ، تقلید از مجتهد مطلق استثناء شده و پیروی از گمان نیست ، اما کسانی که تجزی را پذیرفته اند، با توجه به امکان آن و روایت ابی خدیجه کلینی، کافی ، ج ۷ص ۴۱۲) ، حجت بودن دیدگاه متجزی را پذیرفته اند.

الف) امکان تجزی اولین دلیل را بعضی ممکن بودن تجزی عنوان کرده اند. مسائل و باب های فقه از جهت مدرک و منبع و دلیل ها یکسان نیستند . پاره ای از مسائل و موضوع ها مدارک دلیل های آن ها آسان است و شخص کندوکاو کننده ، به راحتی به آن دست می یازد . پاره ای از مسائل و باب های فقه نیاز به برهان های خاصی و پیچیده اند که تلاش و توان علمی چند برابر و آگاهی زیادتر می طلبد .

از سوی دیگر، اشخاص از جهت فهم و درک مسائل عقلی و نقلی همسان نیستند . مسائل مشکلی در باب های فقه وجود دارد که بررسی و تجزیه و تحلیل دیدگاه های مخالف و موافق را می طلبد و نیاز به تبحر بیشتر دارد . اشخاص هم از نظر مهارت و درک مدارک و اسناد احکام مختلف هستند؛ یعنی گاهی فردی در مسائل و احکام نقلی و مستند به اخبار و روایات، مهارت کامل دارد، اما در مباحث عقلی دارای این مهارت نیست. و گاهی مسئله عکس می شود؛ یعنی فرد در مسائل عقلی مهارت کامل دارد، ولی در مباحث نقلی فاقد این مهارت و اطلاعات است، و همین امر موجب می شود که شخص در بعضی ابواب فقه، قدرت استنباط احکام را داشته باشد، اما در بخش دیگری که نیاز به کوشش بیشتری دارد و سخت تر است، ناتوان بماند و در این عرصه است که مجتهد متجزی، خود را نشان می دهد و مجتهد عام

شناخته می شود. گاهی این توان و قدرت برخاسته از دانش های دیگر است، که مقدمه فقه بشمار می روند. چه بسا کسانی که در اصول فقه در مباحث امور عقلیه تبحر بیشتری دارند و مسائل مربوط به آن را به آسانی در می یابند و دیگران که در مباحث الفاظ از آگاهی بیشتری برخوردارند، در این زمینه توان استنباط بیشتر و بهتری داشته باشند .

بعلاوه حصول درجه اجتهاد امری تدریجی است نه دفعی؛ یعنی مجتهد مطلق قبل از آن که به اجتهاد مطلق برسد باید ابتدا مجتهد متجزی شود؛ به عبارتی دیگر، به طور عادی حصول درجه اجتهاد مطلق قبل از درجه مجتهد متجزی محال است. همچنین اگر تجزیه اجتهاد جایز نباشد لازم می آید که مجتهد به تمام مآخذ و احکام آگاهی داشته باشد و این محال است؛ زیرا از بسیاری از مجتهدان استفتاهایی شده که به آنها جواب نداده اند و یا به بعضی مسائل جواب داده اند و نسبت به بعضی دیگر سکوت کرده اند، در حالی که همه آنها بالاتفاق در شمار مجتهدین هستند. به طور کلی، می توان گفت : پیشینه هر اجتهاد مطلق، تجزی است و هر مجتهد عامی، روزی مجتهد متجزی بوده است. همین طور عقل گواه بر این است که وقتی مجتهد متجزی به دلایل و مستندات احکام اطلاع و آگاهی حاصل یابد و در پرتو آن دلایل به استنباط حکم بپردازد، با مجتهد مطلق در آن مسئله برابر خواهد بود.

محقق خراسانی پس از بیان امکان تجزی، توضیح می دهد: لازمه رسیدن به اجتهاد مطلق آن است که شخص مجتهد، نخست در بخشی از احکام شرعی، مجتهد شود و کم کم توانا به استنباط تمام احکام شرعی بشود ، زیرا رسیدن به اجتهاد مطلق، بدون تجزی محال و جهش است: « بل یستحیل حصول اجتهاد مطلق عادة غیر مسبوق بالتجزی للزوم الطفره » (آخوند، کفایة الاصول، ج ۲ ص ۴۲۷) بنابراین ، امکان و تحقق تجزی امری مسلم و پذیرفتنی است .

از دلیل هایی که بر تجزی اقامه گردیده، روایت ابو خدیجه و مقبوله عمر بن حنظله است. استناد به مشهوره ابی خدیجه در کتاب های فقهی و اصولی زیاد دیده می شود . شیخ بهائی در زبدة الاصولو علامه (تحریر الاحکام ص ۱۸۰) و دیگران به این روایت استناد جسته اند .

ب) مشهوره ابو خدیجه : « روی احمد بن عاید عن ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال قال : ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق : ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور، ولكن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضائنا فاجعلوه بینکم قاضیا فانی جعلته قاضیا فتحاكموا الیه » (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳ ص ۲)

این روایت را کلینی در کافی (ج ۷ ص ۴۱۲) شیخ طوسی در تهذیب (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۲۱۶، ح ۵۱۶) و صدوق در فقیهین نقل کرده اند. در نسخه من لا یحضره فقیه تحقیق محمد حسن خراسان « شیئا من قضائنا » دارد که برابر با نقل کافی و مرآة العقول است. اما در نسخه علی اکبر غفاری « شیئا من قضایانا » (ج ۳ ص ۲ ح ۳۲۱۶) آمده که برابر با نسخه وسائل (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۸) از فقیه و نقل تهذیب الاحکام است.

بررسی سند

سند شیخ صدوق را به احمد بن عائد، علامه در خلاصه صحیح دانسته امام خمینی؛ نیز این سند را صحیح دانسته است (خمینی، الرسائل، ج ۲ ص ۱۱۰)، زیرا به نقل از پدر صدوق از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از احمد بن عائد است (صدوق، مشیخه فقیه، ج ۴ ص ۱۶۵) حسن بن علی بن زیاد و شاء، توثیق خاص نشده، اما نجاشی او را از وجوه طائفه امامیه می داند. (رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد نائینی ج ۱ ص ۱۳۷) و احمد بن عاید را نجاشی توثیق کرده (همان، ج ۱ ص ۲۶۴) و در رجال کشی صالح معرفی شده است. (تستری قاموس الرجال ج ۱ / ۲۰۱)

اشکال عمده ای که وجود دارد، در خود ابو خدیجه است، زیرا شیخ طوسی او را تضعیف کرده (شیخ طوسی، الفهرست، ص ۷۶) و نجاشی او را ثقة دانسته است و درباره او تعبیر « ثقة، ثقة » دارد. (رجال النجاشی، ج ۱ ص ۷۶)، بنابراین که نظر نجاشی بر شیخ در اظهارات رجالی پیش است زیرا علامه حلی نظر او را به دلیل تخصص داشتن مشایخ بیشتر ترجیح میدهد، (حلی، خلاصه اقوال فی معرفه رجال ص ۱۶۶) می توان روایت وی را صحیح دانست.

محقق تستری، پس از نقل قول شیخ و نجاشی و دیگران می نویسد: « ثم لا وجه لاضطرابهم فیه بعد اتفاق النجاشی و الکشی علی توثیقه و تبجیله و سقوط تضعیف الشیخ له بتعارض توثیقه له معه علی نقل

الخلاصة مع ان تضعيفه مبنی علی زعمه اتحاده مع سالم بن ابی سلمة المتقدم الذی ضعفه ابن الغضائری و كذا النجاشی «تستری، قاموس الرجال ، ج ۶ ص ۶۱۵) افزون بر این که تضعیف شیخ، مبتنی است بر تصور اتحاد او با سالم بن ابی سالم که ضعف وی در گذشته، از ابن غضائری و نجاشی نقل شد. بنابراین، می توان روایت را از جهت سند پذیرفت اگر آن را صحیحه ندانیم، حسنه خواهد بود. افزون بر این که اصحاب آن را پذیرفته اند .

محقق اردبیلی درباره سند روایت ابی خدیجه می نویسد: « و لا یضر ضعف السند به (ابی خدیجه) و بغیره لموافقته للعقل و قبول الاصحاب اياه » (اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان ، ج ۱۲ ص ۷)

دلالت روایت مورد استشهاد در روایت این بخش از کلام امام 7 است که می فرماید: « و لكن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضائنا » . به کسی مراجعه کنید که بخشی از قضاوت های ما را می داند، یا بخشی از احکام ما را (قضایانا) را می داند .

بنابراین کسی که بر بخشی از احکام آگاهی داشته باشد، حق قضاوت دارد، با این که یکی از شرایط قاضی را اجتهاد دانسته اند و گفته اند : بدون اجتهاد مطلق حق قضاوت ندارد و بر آن ادعای اجماع کرده اند . (شہید ثانی، مسالک؛، ج ۲ ص ۸۳) و این روایت، تجزی در اجتهاد را برای قضا کافی می داند .

محقق اردبیلی درباره دلالت این روایت می نویسد: « فیه دلالة علی تجزو الاجتهاد و الفتوی و تجویز القضاء للمتجزی فافهم . » (مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲ ص ۷) این روایت، بر تجزی در اجتهاد و فتوا دلالت دارد و دلالت دارد بر روا بودن قضا برای مجتهد متجزی. در بحث امر به معروف و نهی از منکر و جایز بودن اجرای حدود شرعی توسط فقیه، به مقبوله عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه استناد می کند و این اختیار ها را برای مجتهد متجزی با نبودن مجتهد کل روا می داند و می نویسد: « و ظاهر رواية ابی خدیجه ایضا هو عدم اشتراط الكل حیث یفهم جواز الحكم بالعلم بالبعض فتامل » (همان، ج ۷ ص ۵۴۷) ظاهر روایت ابو خدیجه نیز، شرط نبودن اجتهاد کل در قضاست، زیرا از آن فهمیده می شود که قضاوت با علم به برخی از احکام رواست .

در استدلال به روایت ابو خدیجه بر تجزی، دو اشکال شده است :

۱. منظور امام از « شیئا من قضایانا » اندک نیست، بلکه مراد از قضایانا احکام و دانش هایی که از امام معصوم 7 به ما رسیده و چون این دانش ها بسیارند، قاضی باید بخش مهمی از آن را بداند و به تعبیر روشنتر، آنچه ما از احکام و دانش ائمه : می دانیم، اندک است و مجتهد مطلق نیز ، تمام علوم و احکام رسیده از ائمه را نمی داند. پاسخ : نخست آن که : « شیئا من قضایانا »، هم مناسب با بخش زیاد دارد و هم مناسبت با کم. در هر دو صورت، مقصود، دانستن تمام احکام و قضایا نیست. منتهی برابر معنای نخست مراد تجزی در بخش در خوری از احکام است و برابر معنای دوم حجت بودن تجزی اجتهاد در چند مساله را نیز در بر می گیرد و در هر دو صورت، تجزی ثابت می شود.

دوم آن که روایت ابو خدیجه را مشایخ سه گانه ، نقل کرده اند و برابر نقل کافی و برخی نسخه های من لا یحضره الفقیه، به جای « شیئا من قضایانا »، « شیئا من قضائنا » آمده است یعنی مراجعه کنید به کسانی که بخشی از قضاوت های ما را می داند. با توجه به این که قضاوت های ائمه:محدود و معین بوده ، بخشی از آن، بی گمان جزئی است و دیگر جای این اشکال نیست که بخش زیادی از احکام را در بر می گیرد بر این اساس، صاحب جواهر این روایت را دلیل تجزی در باب قضاوت و حکومت می داند. (نجفی جواهر الکلام، ج ۴۰ ص ۳۶)

افزون بر این، ضبط کافی، به خاطر عنایتی که شیعه به آن کتاب شریف داشته، دقیق تر است و مورد توجه علمای شیعه بوده و با قراءت و اجازه به دست ما رسیده است .

۲. اشکال دوم آن است که شیخ طوسی، همین روایت را با سندی دیگر از سالم بن مکرّم از امام صادق 7 نقل کرده و در آن نقل، عبارت « شیئا من قضایانا » نیست، بلکه در آن آمده : « اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا قد جعلته علیکم قاضیا و ایاکم ...» (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۳۰۳، ح ۸۴۶) برابر این نقل که با روایت پیش یکی است و ابو خدیجه از امام 7 نقل می کند، شخص قاضی باید توانایی شناخت و استنباط تمام احکام شرعی را داشته باشد، نه بخشی از آن را، از این روی، استدلال به آن، برای تجزی صحیح نیست .

پاسخ این اشکال روشن است، زیرا روایت ضعیفی که تنها در تهذیب الاحکام آمده، نمی تواند روایتی را که از جهت سند در حد صحیح یا حسن است و مشایخ ثلاثه آن را نقل کرده اند، از حجت بودن بیندازد و در

ناسازگاری با هم، آن را از رده خارج کند. و همچنین اصل عدم زیاده هم وجود عبارت اضافی را تایید نمی کند.

ج) مقبوله عمر بن حنظله:

دومین روایتی که بر تجزی استناد شده، مقبوله عمر بن حنظله است. در این روایت آمده است:

« ينظران الی من كان منكم ممن روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما» (کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۴۱۲، ح ۵).

فقهایی که تجزی را پذیرفته اند، گفته اند: مقبوله و روایات دیگر، دلالت می کنند که مفتی و قاضی باید عارف به احکام باشد و عارف و فقیه به کسی که بخش مهمی از احکام را بداند صدق می کند، گر چه نتواند تمام احکام شرعی را استنباط و استخراج کند، زیرا آنچه در لسان روایات ذکر شده، مجتهد نیست، بلکه فقیه و عارف به احکام است و هر جا این دو عنوان صادق باشند، تقلید از او صحیح خواهد بود و آن شخص می تواند قضاوت را به عهده گیرد. از جمله کسانی که این نظر را دارد، محمد حسین اصفهانی است. ایشان پس از بررسی مقبوله به این نکته اشاره می کند (اصفهانی، نه‌ایة الدراية، ج ۶ ص ۳۶۵) و در بحث تجزی نیز، مفاد دلیل های شرعی و لفظی را این معنی می داند: «و اما الادلة اللفظية فتحقیق الحال فیها: ان الماخوذ فی موضوعها عنوان الفقیه و العارف بالاحکام و لازمه اعتبار مقدار من الفقاهه و المعرفة بحیث یصدق علی المرجع انه فقیه و عارف بالاحکام. فریما یكون ذاملكة مطلقة و لا یجوز تقلیده لعدم استنباط الحکم راسا او بمقدار غیر معتد به و ربما لا یكون ذا ملكة مطلقة لکنه قد استنبط مقدارا معتدا به بحیث یصدق علیه انه فقیه او عارف بالاحکام فیجوز تقلیده، لصدق عنوان اخذ فی موضوع الرجوع الیه. (همان مدرک، ص ۳۷۴)

تحقیق در دلیل های لفظی، این است: آنچه در موضوع دلیل ها آمده، عنوان فقیه و عارف به احکام است و لازمه آن، در نظر گرفتن مقداری از فقاها و شناخت است که بر مرجع تقلید صدق کند، او فقیه و عارف به احکام است. چه بسا شخصی دارای ملکه مطلقه اجتهاد باشد، وی به خاطر این که در اصل اجتهاد نکرده و یا به مقدار در خوری استنباط نکرده است، تقلید از او روا نباشد و چه بسا شخصی دارای ملکه

مطلقه اجتهاد نباشد، اما به مقدار در خوری احکام را استنباط کرده ، به گونه ای که عنوان فقیه و عارف به احکام ، بر او صادق است، بنابراین تقلید از او رواست.

برابر این نظر که مفاد دلیل های شرعی فرض شده آن گونه تجزی پذیرفته و حجت است که متجزی، بخش در خوری از احکام را استخراج و استنباط کرده باشد، گر چه از استنباط تمام احکام ناتوان باشد.

استدلال مقبوله بر تجزی: محقق اردبیلی، سند مقبوله را پذیرفته است. در دو مورد، بر دلالت آن بر تجزی استدلال می کند. (اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲ ص ۱۰)

این روایت، نزد فقها پذیرفته شده است و به آن عمل شده، پس درنگ کن و در این روایت، احکام فراوان فایده های مهمی است. از جمله : کسی که حدیث اهل بیت : را روایت کند و در حلال و حرام آنان بنگرد و آن دو را بشناسد حاکم و قاضی است، اگر چه مجتهد در تمام احکام نباشد و نقل نکند آنچه دیگران از پیامبر نقل کرده اند و شناسد آنچه دیگران حلال و حرام دانسته اند و این را روایت ابو خدیجه تایید می کند .

آنچه از روایت بدست می آید این است که: ۱- کسانی که روایتگرند و دقت در شناخت حلال و حرام دارند ، به گونه ای که از بیشتر احکام آگاهی دارند و در مواردی اجتهاد می کنند. اینان، شایستگی حاکم و قاضی شدن را دارند . قاضی لازم نیست تمام احکام را با اجتهاد بداند، بلکه آگاهی وی از احکام و شناخت آن ها کافی است، روایتگر خردمند و آگاه می تواند قاضی و حاکم باشد. (کلینی، الکافی ، ج ۷ ص ۴۱۲ ، ح ۵)

آنچه این احتمال را در کلام محقق اردبیلی ، تقویت می کند ، سخنی است که چند صفحه بعد در تبیین معنای عرف احکامنا که در مقبوله آمده از قول بعضی نقل کرده که گفته اند باید مجتهد باشد و با رد آن ، تجزی را از مقبوله استفاده می کند : « و اما اشتراط اتصافه بشرائط الفتوی التي ذکروها فی الاصول و الفروع فکانهم اخذوها من الروایات لقوله 7 » و عرف احکامنا « فان عرفان الاحکام بدون الاجتهاد لا یمکن و یؤیده الاعتبار و فیه تامل لعدم حجیة الاعتبار و ان ظاهر الاخبار انه یکفی مجرد الروایة و ان فهمها کاف و لعله اشارة الی تجزی الاجتهاد . (همان مدرک ص ۱۶) در این کلام درنگی است، زیرا صرف اعتبار (عقلی) جهت نیست و ظاهر اخبار حکایت از آن دارد، تنها نقل روایت و فهم آن، کافی است و شاید این (نقل و

فهم) اشاره به تجزی اجتهاد باشد. اردبیلی در اینجا « عرف احکامنا » را که در مقبوله آمده، حمل بر فهم روایت کرده، نه اجتهاد در روایات. با توجه به آنچه یاد شد، بار دیگر سخن اردبیلی را مرور می‌کنیم:

« کسی که حدیث اهل بیت: را روایت کند و در حلال و حرام آنان بنگرد و آن را بشناسد، حاکم و قاضی است، اگر چه در تمامی احکام، مجتهد نباشد و نقل نکند، آن چه دیگران از پیامبر⁶ نقل کرده اند. »

در این صورت، مجتهد متجزی، باید از تمام یا بیشتر روایات امامان شیعه، آگاه باشد و آن‌ها را بشناسد و روشن است. که در مواردی استنباط و اجتهاد نیز خواهد داشت، ولی لازم نیست شناخت وی به احکام، در تمام موارد، همراه با اجتهاد باشد.

دلایل مخالفان تجزی اجتهاد

ایراد اول: ابواب و احکام شرع متعلق و وابسته به همدیگرند، بنابراین جهل به بعضی از آنها موجب جهل نسبت به بعضی دیگر است؛ زیرا ارتباط میان نکاح، طلاق، عدّه، فرائض، حدود، قضاوت و احکام آنها با همدیگر بر همگان روشن و عیان است. ثانیاً: چون مجتهد متجزی محیط بر جمیع ادله نیست، لذا بر صحت استنباط وی نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا ممکن است ادله‌ای که وی مناط استنباط خویش قرار داده با ادله دیگری که وی از آنها مطلع نیست معارض باشد. (نعمتی، اجتهاد و سیر تاریخی آن: ۲۰۲)

نقد ایراد اول: اولاً، این مدعا که مسائل فقهی با هم ارتباط دارند و جداسازی آنها ممکن نیست در بسیاری موارد نقض می‌شود. مسائل بسیاری از ابواب فقهی وجود دارند که هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند و کاملاً از هم بیگانه‌اند، مثلاً مسئله طهارت یا شکایات نماز چه ارتباطی با بحث قصاص و دیات دارد. ثانیاً، اگر مقصود این است که بیشتر مباحث فقهی کاملاً منفک از سایر بخش‌ها نبوده و استقلال کامل ندارند، بنابراین نیاز به فحص در سایر ابواب نیز وجود دارد، می‌توان این تعبیر را این‌گونه اصلاح کرد که نیاز به فحص تنها به مواردی محدود است که امکان وجود مؤید یا دلیل مخالف برای مسئله مورد استنباط وجود داشته باشد و چنین نیست که مجتهد ملزم به بررسی تمامی ابواب فقه به منظور استخراج حکم به مسئله متعلق به یک باب باشد. بنابراین عدم اطلاع مجتهد از مسائلی که از موارد استنباط او بیگانه‌اند ضرری به استنباط او نمی‌زند. آمدی می‌گوید: « و لا یضره فی ذلک جهله بما لا تعلق له بها ممّا یتعلق بباقی المسائل الفقهیه ». (آمدی،

الإحكام في الأصول الأحكام ج ٤، ص ١٧١) ضرر نمی رساند جهل مجتهد به مسائلی که در مورد آن استنباط نکرده به مسائل فقهی که مورد استنباط قرار داده است.

ایراد دوم: اجتهاد یک ملکه است و تجزیه پذیر نیست؛ زیرا ملکه یک کیفیت نفسانی است و بسیط می باشد یا وجود دارد و یا وجود ندارد، آنچه قابل تقسیم به اجزا می باشد کمیت است و نه کیفیت.

در جواب این اشکال می توان گفت، مقصود قائلین به تجزی این نیست که ملکه اجتهاد قابل تقسیم به اجزای متعدد است، به این معنی که مجتهد متجزی، ثلث یا ربع ملکه اجتهاد را دارا باشد، بلکه منظور این است که ملکه در عین بساطت دارای شدت و ضعف می باشد و شدت و ضعف در ملکات امری روشن و انکارناپذیر است. گرچه ملکه در ذات خود تقسیم ناپذیر است، اما به لحاظ متعلقش می تواند قابل تفکیک باشد. علم یک کیفیت نفسانی است اما تقسیمات گوناگون آن براساس تعدد متعلقات آن است؛ لذا ممکن است که هر بابی از ابواب فقه به دلیل این که نیازمند مقدمات ویژه ای است با تحقیق و مطالعه در آن، ملکه خاصی نسبت به همان بخش برای شخص حاصل شود، بنابراین هر کس به اندازه توان خویش در بخشی از احکام می تواند اجتهاد کرده و صاحب نظر باشد.

بعضی از دانشمندان میان مسائل میراث با مسائل دیگر فقهی تفاوت قائل شده اند و می گویند: اجتهاد در مسائل میراث به تنهایی جایز است بدون این که قدرت اجتهاد بر مسائل دیگر را داشته باشد (ر.ک. نعمتی، اجتهاد و سیر تاریخی آن، ص ٢٠٢) اینان در استدلال چنین می گویند که احکام بحث موارث و شناخت فروض و مستحقین آن هیچ گونه ارتباطی با کتاب بیع، اجاره، رهن و غیره ندارد؛ احکام موارث به طور کلی قطعی و منصوص علیها در قرآن و حدیث می باشد. واضح است کسانی که قائل به جواز اجتهاد در مسائل میراث نشده اند در واقع موافق تجزیة اجتهاد بوده اند. (همان مدرک)

واقعیت این است زمانی که مجتهد شرایط اجتهاد در یک مسئله را داشته باشد تفاوتی بین موارث و سایر ابواب فقه وجود ندارد و همان گونه که پیروان این نظریه اجتهاد را در باب موارث جایز می دانند در ابواب دیگر نیز جایز می باشد.

آمدی، پس از بیان شرایط مجتهد می گوید: «و ذلك كله إنما يشترط في المجتهد المطلق المتصدى للحكم و الفتوى في جميع مسائل الفقه و أما الإجتهد في حكم بعض المسائل فيكفي فيه أن يكون عارفاً بما يتعلق

بتلك المسئلة و ما لا بد منه فيها، و لا يضره في ذلك جهله بما لا تعلق له بها مما يتعلق بباقي المسائل
الفقهية». (آمدی، الإحكام في أصول الأحكام، ج ۴، ص ۱۷۱)

در مجتهد مطلق شرط شده است که، متصدی حکم وفتوا در همه مسائل فقه باشد، اما اجتهاد در حکم
بعضی از مسائل، کفایت می کند، در اینکه به همان مسئله وهر چه که مربوط به آن مسئله شناخت داشته
باشد، و جهل مجتهد به بقیه مسائلی، که به آن مربوط نیست، ولی جزء مسائل فقهی می باشد، ضرری
نمی رساند.

گروه دیگری از فقها در مورد جواز و عدم جواز تجزی در اجتهاد توقف نموده و از اظهار نظر صریح در قبول
یا رد آن خودداری کرده اند، از پیروان این نظریه می توان ابن حاجب را نام برد. (محمد اسماعیل، الإجتهد الجماعی
ص ۵۲)

علاوه بر دلایل امکان وروایات مشهوره ابو خدیجه و مقبوله حنظله با توجه به بررسی دلایل و در نظر
گرفتن ویژگی های عصر حاضر که موضوعات متنوع و قضایا خیلی پیچیده و ابعاد مسائل خیلی گسترده
است، ممکن نیست اصل ملکه و قدرت اجتهاد برای کسی حاصل شود مگر به صورت تجزی؛ چنان که
کسی نمی تواند در دنیای امروز هم متخصص حقوق جزا و هم متخصص حقوق تجارت و هم متخصص
حقوق مدنی گردد؛ از این رو کسی نمی تواند در تمام ابواب فقهی مجتهد و صاحب نظر باشد. از طرفی علوم
به سمت تخصصی و جزئی تر شدن می رود و ممکن است کسی در بعضی از ابواب فقه متخصص و مجتهد
باشد. بنابر آنچه گفته شد نظریه جواز تجزی در اجتهاد ترجیح دارد. پس اگر یک عالم در باب اقتصاد،
دیگری در باب سیاست اسلامی، دیگری در باب قوانین جزائی متخصص بوده و شرایط و اهلیت اجتهاد را
دارا باشند، اجتهاد هر کدام در موضوع مربوطه حجت محسوب می شود.

آثار کاربردی تجزی، الف) حجیت آرای مجتهد متجزی برای خودش.

یکی از موضوعات مورد بحث در احکام تجزی این است که آیا آرا و فتاوی مجتهد متجزی برای عمل
خودش در ابوابی که در آنها مجتهد است حجیت دارد یا این که فاقد حجیت است و او هم باید
از مجتهد دیگری تقلید و احتیاط پیشه کند؟ از ظاهر کلام بعضی عدم حجیت نظر مجتهد
متجزی و لزوم تقلید وی از مجتهد مطلق، استفاده شده است. (حکیم، الاصول العامة ص ۶۱۱) ولی اکثر

علما بر این عقیده‌اند که آرای مجتهد متجزی برای عمل خودش حجت است. دلایل این دیدگاه عبارت است از: ۱- أدلة دال بر حجیت مدارک احکام که مجتهد متجزی هم از آن استنباط می‌کند عمومیت دارد و آن مدارک ادله را برای همگان حجت قرار داده است نه صرفاً برای مجتهد مطلق. ابن‌قیم می‌گوید: «إنه قد عرف الحق بدليله و قد بذل جهده في معرفة الصواب، فحكمه في ذلك حكم المجتهد المطلق في سائر الانواع». (ابن‌قیم، إعلام الموقعین ج ۴ ص ۱۷۶)

۲- حدیث پیامبر ﷺ که فرمودند: استفت نفسک و إن أفتاک المفتون (نهج الفصاحة ص ۲۱۰) استفتای چیزها را از دل خویش بپرس، دیگران هر چه می‌خواهند بگویند وجه استدلال از این حدیث شریف این است که حضرت ﷺ استفتای شخص از نفس خود را بر فتوای دیگران مقدم شمرده است، و این نشان می‌دهد که اجتهاد شخص بر اجتهاد دیگران ترجیح دارد. البته در مقابل، ممکن است گفته شود معنای عبارت این است که هر کسی خودش به احوال درونی خود آگاه تر است. نباید از اظهار نظر دیگران فریب بخورد یا دلخور شود.

۳- دلیل دیگر مبنی بر حجیت آرای مجتهد متجزی برای خودش این حدیث پیامبر ﷺ است که فرمودند:

«دع ما یریبک إلی ما لا یریبک» (دارمی، سنن‌الدارمی، ح ۲۵۳۳ ج ۲ ص ۱۱۴) چیزی که در آن شک داری رها کن و آنچه که شک نداری اخذ کن. وجه استدلال این‌گونه است که تقلید، گرچه موجب ظن معتبر در مقلد می‌شود ولی علم او که از دلیل حاصل شده عاری از ظن و گمان است و این برخلاف عقل است که کسی حکم حاصل از دلیل را ترک نماید و به تقلید روی آورد. زیرا حتی اگر تقلید بر اساس حجت باشد باز هم اعتبار علم بیشتر است.

ب) حجیت آراء مجتهد متجزی برای دیگران در حجیت فتوای مجتهد متجزی برای دیگران و جواز تقلید از او، اختلاف است. برخی، تقلید از مجتهد متجزی را تنها در فرض دسترسی نداشتن به مجتهد مطلق، جایز دانسته‌اند (یزدی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۴-۲۵) برخی به صراحت عقیده بر صحت تقلید، و برخی به‌طور صریح به عدم جواز تقلید به صورت مطلق دارند. استدلال قائلین به جواز این‌گونه است که در مسائلی که فرد متجزی اجتهاد نموده نسبت به آن احکام عالم است و حلال و حرام الهی را می‌شناسد، پس تقلید غیر از او رجوع جاهل به عالم و تقلید از مجتهد متجزی جایز است. به عبارتی دیگر، ادله جواز

تقلید عمومیت داشته و شامل متجزی نیز می‌شود. اما قائلین به عدم جواز تقلید چنین استدلال کرده‌اند که، دلیل‌های جواز تقلید فاقد اطلاق هستند، یعنی شامل مجتهد متجزی نمی‌شوند.

ولی با دقت عقلی می‌توان دریافت که مجتهد متجزی با اطلاعات وسیع و تبخّری که در سایه تلاش‌های وافر به آن دست‌یافته، شاید از مجتهد مطلق که کلیات را بررسی کرده است توانا تر خواهد بود؛ بلکه به سبب تنوع و تکثر بسیار ابواب فقهی و حقوقی در عصر حاضر، ملکه اجتهاد مطلق در این زمان برای کسی عملاً حاصل نمی‌شود.

پس هم آرا و نظریات فقهی مجتهد متجزی برای خود و هم مقلّدانش اعتبار دارد. زیرا او در دلایل شرعی موضوع مورد نظر خود فحص و جستجو نموده مقتضی و مانع رامی شناسد سپس فتوا می‌دهد بنابر این نظرش کارشناسانه درست و مطاع است و به دلیل دقت نظر بیشتر در حوزه کوچک ولی تخصصی خود می‌تواند نظرش دقیق تر باشد

خلاصه کلام اینکه ایجاد رشته‌های تخصصی در هر علمی، برای غنا و تکامل آن علم، و پاسخ‌گویی به نیازهای جدید جامعه، بایسته است و بحث تجزی، از آن جهت که می‌تواند، مبنای تخصصی شدن فقه، قرار گیرد، مورد اهمیت ویژه در این عصر است، و همچنین، نظر به اینکه، بیشتر علمای شیعه و سنی، با توجه به ادله جواز اجتهاد متجزی، قول به تجزی را پذیرفته‌اند، و علاوه بر این حصول درجه اجتهاد، امری تدریجی است، و اجتهاد مطلق قبل از درجه تجزی، محال است، عقل حکم می‌کند به اینکه مجتهد متجزی اگر به دلائل و مستندات احکام آگاهی پیدا کند، در پرتو آن دلائل، می‌تواند به استنباط احکام، بپردازد. و از این نظر با مجتهد مطلق یکسان است و همان گونه که رای مجتهد متجزی، برای خودش حجت است، و اگر در مسئله‌ای به ادله قابل قبول، حتی برخلاف نظر مجتهد اعلم، رسید نمی‌تواند به علم خودش عمل نکند، و قول مجتهد اعلم برای او، فقط ظن و گمان محسوب می‌شود، این رای و نظر متجزی، می‌تواند، برای دیگران نیز حجت باشد و از باب رجوع جاهل به عالم، تقلید از مجتهد متجزی، نیز جایز است، بخاطر اینکه ادله جواز تقلید عمومیت دارد، و از طرفی با توجه به اطلاعات وسیع و تلاش‌های وافر و دقیق و موشکافانه شاید از مجتهد مطلق قولش در آن زمینه معتبر تر باشد.

هر چند بپذیریم تجزی، روشی کارگشا و حلال بسیاری از مشکلات اقتصادی، حقوقی، فقهی و ... جامعه امروز ماست، اما مبادا این روش به جای مفید بودن سبب تفرقه گردد؛ بنابراین موضوعاتی که به سرنوشت

مآلت‌های جهان اسلام مربوط است، شورای مجتهدان و نخبگان فقهی را بر صدور فتواهای وحدت‌بخش و کارآمد، می‌طلبد.

فهرست منابع

*قرآن

* نهج البلاغه

آخوند خراسانی، محمد کاظم کفایة الاصول، علمیه اسلامیة، بی‌جا، بی‌تا

آمدی، سیف‌الدین، الإحكام فی اصول الاحکام، دارالکتاب العلمیه، بیروت، بی‌تا

ابن قیّم جوزیه، محمد بن ابی بکر، اعلام الموقعین، دارالجبل، بیروت، ۱۹۷۳م

طوسی، تلخیص محمدبن حسن، اختیار معرفة الرجال، مشهد، ۱۳۴۷ش

اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة و البرهان، چاپ دوم، بی‌نا، بی‌جا ۱۴۱۳ هـ

اصفهانى، محمد حسین، نهایة الدرايه فى شرح الكفایه، آل‌البيت، قم بی‌تا

.....الفصول الغرويه، چاپ سنگی . ۱۴۰۴ق

.....،بحوث فى الاصول ، انتشارات اسلامى،قم،بى تا

اصفهانى، محمد تقى، هداية المسترشدين فى شرح معالم الدين ، آل البيت ،قم،بى تا

اصفهانى، سيد ابوالحسن، منتهى الوصول ، تقرير از محمد تقى آملی،بى نا،بى جا،بى تا

انصارى فوات الرحموت چاپ شده در حاشیه «المستصفى»

بهبهانى، رساله الاجتهاد و الاخبار ، چاپ شده در پایان عدة الاصول

تستری ، محمد تقى ، قاموس الرجال ، انتشارات اسلامى تهران، ۱۳۷۹ش

حائرى، عبد الكريم، درر الفوائد ، تقرير از محمد على اراكى ، انتشارات اسلامى،قم،بى تا

حكيم، محمد تقى، الاصول العامة للفقہ المقارن، دار الاندلس، بيروت، چاپ اول،بى تا

حلى، يوسف بن مطهر تحرير الاحكام، آل البيت لاحياء التراث،قم،بى تا

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعه ، دار احیاء التراث العربی ، بيروت، ۱۳۹۱ ق

حسينى عاملی ، سيد محمد جواد ، مفتاح الكرامة ، آل البيت ، قم، ۱۴۱۹ق

خمينى، روح الله، الرسائل ، اسماعيليان، تهران ، ۱۳۸۵ش

خويى، سيد ابوالقاسم، التنقيح فى شرح العروة الوثقى ، تقرير از غروى ، انصاريان ، قم، ۱۴۱۸ق

دارمى، عبدالله بن عبدالرحمان، سنن الدارمى ، دارالكتاب العربى ، بيروت، ۱۴۰۷ق

زبدة الاصول ، منهج چهارم در باب اجتهاد ، نسخه خطى كتابخانه آيت الله مرعشى شماره ۴۷ .

شبر، سيد عبد الله، الاصول الاصلية ، مكتبة المفيد ، قم،بى تا .

شهيد اول ،دروس، انتشارات اسلامى ، قم.بى تا

عاملى، زين الدين بن على شهيد ثانى،مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، المعارف الاسلامى،
قم، ۱۴۱۳ق.

عراقى، آقا ضياء، نهاية الافكار ، تقرير از محمد تقى بروجردى ، اسلامى ،قم ،بى تا

صدوق،محمد بن على ،من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفارى ، اسلامى ، قم ، ۱۴۱۳ق

طوسى،محمد بن حسن،تهذيب الاحكام،دار التعارف ، بيروت،بى تا

طوسى،محمد بن حسن، الفهرست، دانشگاه ، مشهد، ۱۳۵۱ ق.

حلى،حسن بن يوسف خلاصه اقوال فى معرفه رجال، تحقيق جواد قيومى، موسسه نشر اسلامى، قم، ۱۴۱۷ق

حلى،.....،تهذيب الوصول الى علم الاصول، موسسه الامام على عليه السلام،لندن، ۱۳۸۰ش

حلى،.....،قواعد الاحكام فى معرفة الحلال والحرام ، اسلامى ،قم ، ۱۴۱۳ق

حلى،.....،نهاية الوصول الى علم الاصول ، نسخه خطى كتابخانه آيت الله مرعشى ، شماره هاى ۲۷۷ ،
۱۳۵۶ ش.

فخر المحققين ،ايضاح القواعد ، اسماعيليان، قم بى تا.

قمى ، ميرزا ابوالقاسم ،قوانين المحكمه، اسلاميه،بى تا .

كلينى، أبو جعفر محمد بن يعقوب،الكافى، دار التعارف، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق.

محمد اسماعيل، الإجتهد الجماعى، دارالبشائر الاسلاميه ،بيروت، ۱۴۱۸ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **مرآة العقول فی شرح اخبار رسول 6**، دار الکتب الاسلامیه، تهران،

۱۴۰۴ق

حسن بن زین الدین، معالم الاصول، منشورات مکتبۃ الداوری، تهران، ۱۳۶۲ش

مغنیه ، محمد جواد ، فقه الامام الصادق، دار التعارف للمطبوعات ، بیروت، بی تا
نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد نائینی، بی تا، بیروت، ۱۴۰۹ق.

نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، دار احیاء التراث العربی ، بیروت، بی تا ،

نعمتی، اجتهاد و سیر تاریخی آن، احسان ، تهران ۱۳۷۶ش

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی ، بیروت، بی تا

نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول 6، ابوالقاسم پاینده، دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲ش